

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم

محمدحسن موحدی ساوجی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۹ - تاریخ تأیید: ۹۹/۰۳/۱۸

چکیده

این نوشتار در پی آن است که به این پرسش پاسخ دهد که از دیدگاه قرآن کریم، آیا دستیابی به فلاح و رستگاری در سرای ابدی منحصر در اعتقاد و پایبندی به دین حق است؟ به دیگر سخن، کسانی که در آخرت از رستگاران و نجات یافتگان از شقاوت و عذاب به شمار می‌آیند، تنها از میان گروندگان به دین یا آیین حق خواهند بود یا امکان رستگاری و نجات انسان‌های باطل اندیشی که به دین حق معتقد نشده و راه باطل را برگزیده‌اند نیز وجود دارد؟ چه آیاتی از قرآن کریم بر این امکان یا عدم آن دلالت دارند، و در صورت امکان نجات‌یابی این دسته از انسان‌ها، چه شرایطی برای آن بیان شده است؟

در پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، پس از بیان اجمالی سابقه این مبحث در میان پیروان ادیان، واژه کفر و کافر در لغت، و اصطلاح آن در قرآن کریم و نزد فقیهان مورد بررسی قرار گرفته؛ آنگاه نظری اجمالی به اظهارات موافقان و مخالفان افکنده شده، دلایل قرآنی هر یک مورد بررسی قرار گرفته است، و در نهایت با تقسیم‌بندی باطل اندیشان به سه دسته: معاند، مقصر و قاصر، دسته اخیر در حوزه اعتقادات از نجات یافتگان دانسته شده‌اند.

واژگان کلیدی: کفر در قرآن؛ معاد در قرآن؛ قرآن و نجات؛ قرآن و تکثرگرایی دینی؛ پلورالیسم نجات.

مقدمه

یکی از رویکردهایی که در عرصه پلورالیسم دینی ارائه می‌گردد، شمول‌گرایی (Inclusivism) یا پلورالیسم نجات است. طرفداران این قرائت، از نظر اعتقاد و معرفت، دین خود را یگانه دین حق می‌دانند اما لطف و عنایت الهی را گسترش می‌دهند و رستگاری و نجات را در پیروان دین خود منحصر نمی‌کنند و با شرایطی پیروان سایر ادیان را نیز اهل نجات و مشمول رحمت پروردگار می‌شمارند.

در جهان مسیحیت، اولین بار پلورالیسم نجات در قرن نوزدهم توسط پاپ مطرح شد. تا پیش از آن، اعتقاد مسیحیان بر آن بود که انسان‌ها تنها با پذیرش دین مسیح (ع) می‌توانند به فلاح و رستگاری دست یابند؛ و برای دفاع از این شکل از انحصارگرایی خود به کلامی منسوب به عیسی (ع) استناد می‌کردند که:

«هیچ کس بر خدا وارد نمی‌گردد مگر از طریق من.» (انجیل یوحنا، ۱۸۹۹ م: ۶ / ۱۴)

بر اساس تعالیم سنتی مسیحیت، جز به واسطه فداکاری مسیح (ع) راه دیگری به سوی نجات وجود ندارد؛ و حتی پیامبران بزرگ باید تا روز رستاخیز در «لیمبو» (Limbo) به انتظار بنشینند تا مسیح (ع) برای رهایی آنان اقدام کند.^۱

تعصبات ناروای مسیحیان نسبت به دین خود موجب گردید که مسیحیان در دوره قرون وسطی رفتارهای خشن و ظالمانه‌ای را با غیرمسیحیان داشته باشند؛ و شاید یکی از عوامل و انگیزه‌های طرح پلورالیسم نجات از سوی پاپ در سال ۱۸۵۴ میلادی، انزجار از این‌گونه برخوردها با مخالفان بوده است. (پورجوادی، ۱۳۷۱: ۶)

از سوی دیگر جمعی از متفکران مسیحی برای مقابله با اندیشه انحصارگرایانه غالب در مسیحیت، در جستجوی راهی برآمدند که نجات غیرمسیحیان نیز میسر گردد. این گروه ادعا کردند ایمانی می‌تواند موجب نجات شود که فرد مؤمن به آن، علیرغم داشتن هر دین دیگری،

۱. به اعتقاد مسیحیان، «لیمبو» محلی است که در آن عذابی وجود ندارد و پیامبرانی از قبیل موسی (ع) و نیز کودکانی که غسل تعمید نشده‌اند در انتظار روز قیامت به سر می‌برند. (نک: لگنهاوزن، ۱۳۷۹: ۹۶)

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۲۵

مسیحیت را به صورت ناخودآگاه و بالقوه پذیرفته باشد؛ و یا ایمانی باشد که میراث مشترك همه سنت های بزرگ دینی جهان است.

از طرفداران اندیشه شمول گرایی می توان به کارل رانر (Karl Rahner) اشاره کرد. او کسانی را که مسیحی نیستند و پیرو ادیان دیگرند ولی صادقانه خداجو هستند، «مسیحیان گمنام» و اهل نجات می شمارد.^۱

جز کارل رانر، از نویسندگان دیگری که بر شمول گرایی تأکید داشته اند می توان به توین بی (Arnold Toynbee) و ویلفرد اسمیت (Wilfred Smith) اشاره داشت.

باید دانست که نظریه شمول گرایی در میان پیروان ادیان، علاوه بر گروهی از مسیحیان، هوادارانی از پیروان دین یهود نیز داشته است؛ که در واقع در واکنش به انحصارگرایی افراطی حاکم بر یهودیان بوده است. اندیشه انحصارگرایانه یهودیان که علاوه بر قائل بودن به حقانیت انحصاری آیین خویش، رستگاری و سعادت اخروی را نیز در انحصار خود می پنداشتند، در آیاتی از قرآن کریم تصریح و مذمت شده است. از جمله در سوره بقره در رد صریح این اندیشه به پیامبر اکرم (ص) دستور داده شده است که خطاب به آنان بفرماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو: اگر خانه آخرت نزد خدا مخصوص برای شماست نه (سایر) مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوید.» (بقره، ۹۴)

در آیه ای دیگر، در توصیف آنان می فرماید: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و (یهود و نصارا) گفتند: هرگز کسی داخل بهشت نگردد مگر آن که یهودی و نصرانی باشد! این آرزوی آنهاست؛ بگو: برهان خویش (بر این ادعا) را بیاورید اگر راست می گوید.» (بقره، ۱۱۱)

سپس در دو آیه بعد، ادعای دروغین آنان را با بیانی دیگر تکرار و ضمن رد مجدد آن، سخنانی مشابه این ادعا از سوی دیگران تا آن هنگام را معلول نادانی قائلان آن معرفی می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يثُلُونِ كَذَلِكَ قَالَ

اللَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ و یهودیان گفتند: مسیحیان بر چیزی نیستند (و موقعیتی نزد خدا ندارند)، و مسیحیان گفتند: یهودیان بر چیزی نیستند (و موقعیتی نزد خدا ندارند)؛ درحالی که آنان کتاب را تلاوت می‌کنند (و بر بطلان گفته خویش واقفند). (نیز) کسانی که نمی‌دانند مانند گفته آنان را گفتند. پس خداوند در روز قیامت میان ایشان در آنچه پیرامون آن اختلاف داشته‌اند حکم خواهد فرمود. (بقره، ۱۱۳)

در برابر این عقیده انحصاری گروهی از یهودیان واکنش نشان داده، به عفو مسیحیان حکم کردند؛ که البته این گروه از سوی انحصارگرایان یهودی - که اکثریت یهودیان را شامل می‌گشت - مرتد و خارج از شمار یهودیان دانسته شدند.

مسأله شمول‌گرایی در میان مسلمانان نیز مطرح بوده است؛ این که نجات و رستگاری به مسلمانان اختصاص دارد یا پیروان سایر ادیان نیز می‌توانند اهل نجات باشند؟ آیا اعمال خیر آنان می‌تواند سبب رستگاری آنان شود یا خیر؟ ...

این مسأله در مبحث عدل خداوند نیز قابل طرح است. به این معنا که آیا اعمال نیکی که از غیر مسلمانان صادر می‌شود مورد پذیرش قرار می‌گیرد و استحقاق پاداش الهی را دارد یا خیر؟ اگر پذیرفته می‌شود پاداش آن با اعمال نیک مسلمانان چه تفاوتی دارد، و اگر پذیرفته نمی‌شود با عدل الهی چگونه سازگار است؟

نکته قابل توجه این که مسأله نجات، جدا از بحث حقانیت ادیان است و پذیرش آن هیچ‌گاه ملازم با حق دانستن ادیان دیگر نیست؛ چنان که بطلان پلورالیسم حقانی مستلزم بطلان پلورالیسم نجات نمی‌باشد؛ و این دو مباحثی مستقل از یکدیگرند و به نظر می‌رسد این خلط مبحث از سوی برخی از طرفداران حقانیت همه ادیان صورت پذیرفته است؛ آنجا که برای اثبات حقانیت پلورالی به پلورالیسم نجات استناد کرده‌اند.^۱

در این نوشتار، ابتدا به واژه‌شناسی کفر و کافر با توجه به نظرات اهل لغت، آیات قرآن کریم، روایات اسلامی، و نیز اصطلاح فقها و متکلمان پرداخته؛ سپس ضمن برشمردن جمعی از مخالفان و موافقان شمول‌گرایی، دلایل قرآنی هر یک از آنان را بررسی کرده‌ایم.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۲۷

۱- واژه‌شناسی کفر و کافر

برای دستیابی به دیدگاه قرآن کریم نسبت به شمول گرای، لازم است ابتدا اصطلاح «کفر» در میان اهل لغت، در اصطلاح فقها، و در لسان آیات قرآن مورد بررسی قرار گیرد، و سپس مقصود از کافرانی که به آنان وعده عذاب داده شده است، تبیین گردد.

۱-۱- در لغت:

«کفر» در لغت به ستر و پوشانیدن معنا شده است؛ ابن منظور در «لسان العرب» می‌گوید:

«کفر به فتح کاف، به معنای پوشانیدن است؛ و «کفرت الشیء» یعنی آن را مستور ساخته است... و از همین روست که «کافر» را کافر خوانده‌اند، زیرا او نعمت‌های خدای عزوجل را مستور و پنهان کرده است.» (ابن منظور، ۱۴۰۵ ق: ۱۴۷/۵)

طریحی در «مجمع البحرین» کفر را به معنای جحد گرفته، و اصطلاح کافر را ویژه کسی می‌داند که با وجود دلایل روشن، منکر خداوند گردد.^۱

زیبیدی نیز در «تاج العروس» می‌نویسد:

«اصل واژه «کُفْر» از «کَفَر» به فتح کاف است که مصدر «کَفَر» است که آن به معنای «سَتَر» است.» (زیبیدی، ۱۴۱۴ ق: ۵۳۴/۳)

از همین رو به «کشاورز» و «شب» نیز کافر گفته می‌شود؛ زیرا کشاورز بذرا در زیر خاک، و شب اشیای خارجی را در تاریکی خود می‌پوشاند. همچنین این کلمه در مورد «ابر تاریک»، «زمین»، «قبر» و «گیاه» نیز استعمال شده است.

۱-۲- در قرآن کریم:

اما در آیات قرآن کریم، کلمه «کفر» و مشتقات آن بیش از پانصد مرتبه به کار رفته و معانی مختلفی از آنها اراده شده است. به طور اجمال می‌توان هفت معنای زیر را برای استعمال کفر در قرآن بیان نمود، که پنج معنای اول مستفاد از کلمات امام صادق (ع) در این زمینه است:^۲

۱. نک: طریحی، ۱۳۷۵: ۷۴/۳.

۲. نک: مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۶۹/۱۰۰.

۱. نفی وجود خداوند؛ مانند آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ به درستی که کافران را برابر است که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، (در هر حال به خدا) ایمان نمی‌آورند.» (بقره، ۶)

۲. جحد و انکار خداوند؛ یعنی علیرغم علم به وجود خداوند، او را انکار نمایند؛ مانند آیات: «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ؛ وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بَعْدًا لَعَادٍ قَوْمٌ هُودٍ؛ و آن (قوم) عاد است که نشانه‌های پروردگارش را انکار کردند و فرستادگان او را نافرمان بودند و فرمان هر زورگوی ستیزه‌جویی را پیروی نمودند. و در این دنیا دوری از رحمت خدا به دنبالشان رفت، و در روز قیامت (نیز). آگاه باشید که همانا عاد پروردگارش را کفر ورزیدند. آگاه باشید که دوری (از رحمت حق) است برای عاد، قوم هود.» (هود، ۶۰-۵۹)

۳. ترك واجب و انجام فعل حرام؛ مانند آیه شریفه: «... وَإِنْ يَأْتِوكُمْ أُسَارَى تَتَّادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؛ و اگر به اسارت نزدتان آیند، ایشان را فدیة دهید (و آزاد نمایید)؛ در حالی که بیرون راندن آنان بر شما حرام شده است. پس آیا به پاره‌ای از کتاب (تورات) ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کافر می‌شوید؟» (بقره، ۸۵)

۴. برائت و بیزارى جستن؛ مانند آیه شریفه: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنَ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ...؛ به راستی که ابراهیم و یارانش برای شما سرمشق نیکویی بوده‌اند؛ زمانی که به مردم خویش گفتند: ما از شما و از آنچه جز خدا می‌پرستید بیزاریم و به شما کفر ورزیدیم...» (ممتحنه، ۶۰)

۵. کفران نعمت و ناسپاسی؛ مانند آیه شریفه: «... فَلَمَّا رَأَتْهُ مُسْتَقْبِرًا عَلَيْهِ عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ پس زمانی که (سلیمان) آن (تخت بلقیس) را نزد خود مستقر یافت، گفت: این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گذارم یا کفر می‌ورزم. و هرکس که شکر گذارد پس تنها به سود خود شکر گذارده است؛ و هرکس کفر بورزد پس به درستی که پروردگار من بی‌نیاز و کریم است.» (نمل، ۴۰)

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۲۹

۶. پوشانیدن زشتی‌ها؛ مانند آیه شریفه: «رَبَّنَا فَاعْفُوْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛ ای پروردگار ما! پس گناهانمان را برایمان بیامرز و زشتی‌هایمان را از ما بپوشان و ما را همراه با نیکان قبض روح فرما.» (آل عمران، ۱۹۳)

۷. کشاورزی؛ مانند آیه شریفه: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا...؛ آگاه باشید که زندگانی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زینت و فخرفروشی بین شما و زیاد کردن مال‌ها و فرزندان است؛ و بسان بارانی ماند که (فزونی و سرسبزی) رویدنی آن کشاورزان را متعجب سازد، سپس بخشکد پس آن را زرد بینی، سپس خاشاک گردد...» (حدید، ۲۰)

۱-۳- در اصطلاح فقها:

معنای کفر در اصطلاح فقهی کاربردهای متفاوتی می‌یابد که بررسی تفصیلی هر یک از آنها در این مقال نمی‌گنجد.^۱ به طور اجمال می‌توان گفت که کفر در اصطلاح فقها و متکلمان معنای گسترده‌ای یافته است و بر هرکس که منکر خدا یا نبوت و یا یکی از ضروریات اسلام باشد - در صورتی که بداند انکار آن ضروری به انکار خدا یا نبوت بازمی‌گردد - صدق می‌کند؛ اعم از این که معاند، مقصّر و یا قاصر باشد. در حقیقت از نگاه فقیهان نسبت میان کفر و اسلام، نسبت «عدم و ملکه» است؛ به این بیان که کفر به معنای عدم اسلام است و هر انسانی که مسلمان نباشد، خواه ناخواه کافر خواهد بود؛ چه عدم اسلام مستند به جحد باشد یا مستند به جهل یا تردید.

به چند نمونه از کلمات فقها و متکلمان اشاره می‌شود:

۱. سید مرتضی در این باره تأکید می‌کند که، «امت اسلامی بر این باور اجتماع کرده‌اند که ایجاد خلل در خدای متعال در باب توحید و عدل او، و نیز اخلال در شناخت نبوت فرستاده او (ص)، کفر به‌شمار می‌آید. و در این زمینه تفاوتی میان جهل، شک، و یا باور به چیزهایی که به حصول این شناخت ضرر می‌زند، وجود ندارد.» (علم الهدی، ۱۴۱۱ ق: ۵۳۴)

۱. نک: قدردان قراملکی، ۱۳۷۶: ۲۶۷ - ۲۹۳.

۲. از ابن ادریس نقل شده است که، «وی هرکس را که به عقیده حق معتقد نباشد را محکوم به کفر دانسته است.» (اشتهاردی، ۱۴۱۷ ق: ۲ / ۵۳۷)
 ۳. محقق حلی در شرایع ملاک «در شناخت کافر را خارج شدن وی از اسلام، یا ادعای مسلمانی وی همراه با انکار یکی از ضروریات دین معرفی می‌کند در صورتی که منکر به ضروری بودن آن علم داشته باشد.» (حلی، ۱۴۰۸ ق: ۱ / ۴۵)
 ۴. صاحب جواهر «ضمن کافر دانستن منکر ضروری دین، آن را ویژه انکار کننده‌ای می‌داند که بر ضروری بودن آن نزد دین‌داران اطلاع داشته است.» (نجفی، بی تا: ۶ / ۴۸-۴۹)
 ۵. شیخ انصاری در این زمینه تصریح می‌کند که، «منکر اصول دین - همچون توحید و رسالت - در هر حال کافر به‌شمار می‌آید؛ و در این حکم تفاوتی نمی‌کند که منکر آن از روی عناد همراه با علم، یا به‌خاطر شبهه و تردید انکار نماید.» (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۵ / ۳۲۴ و ۳۵۲)
 ۶. امام خمینی، «در بیان نسبت منطقی میان کفر و اسلام، تقابل این دو واژه را تقابل عدم و ملکه می‌خواند و کافر و غیرمسلمان را مساوق می‌داند. از دیدگاه وی کسی که به خدا معتقد نیست، هرچند به خلاف آن یعنی نفی خدا نیز باور نداشته باشد و اساساً هیچ‌یک از معارف دینی و امور مخالف آن در ذهنش نقش نبسته باشد، کافر به‌شمار می‌آید. ایشان این عقیده را مرتکر ذهنی متشرعه و مستفاد از ادله شرعی معرفی می‌کنند.» (خمینی، ۱۳۸۹ ق: ۳ / ۳۱۴)
 ۷. آیت الله منتظری، «ضابطه کفر فقهی را انکار خدا، شریک قرار دادن برای او، انکار پیامبری حضرت محمد (ص)، شک در یکی از موارد ذکر شده و باقی ماندن بر شک، و انکار ضروری دین معرفی می‌کند؛ اما مورد اخیر را مشروط بر آن می‌داند که منکر بدانند آن چیز ضروری دین است و بدانند انکار آن به انکار خدا یا توحید یا نبوت بازمی‌گردد.» (منتظری، ۱۳۸۱: ۳۱، مسائل: ۸۰-۷۹) البته وی تصریح می‌کند، «اگر کسی ضروری بودن بعضی از احکام ضروری دین برای او ثابت نشده باشد و براساس وجود شبهه آن را انکار نماید؛ به عنوان مثال وجوب نماز را منحصر به صدر اسلام بدانند یا حجاب را از واجبات ندانند و بر همین اساس آن را انکار نمایند کافر یا مرتد به‌شمار نمی‌آید.» (منتظری، ۱۳۸۱: ۵۸۲، مساله ۳۲۱۰)
- بنابراین موارد استعمال کلمه «کفر» مختلف می‌باشد و در هر عرصه‌ای در معنایی خاص به کار رفته است. آنچه در اینجا محل بحث است، کفر به معنای اعتقادی است؛ یعنی کفری که

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۳۱

به موجب نفی یا انکار خدا یا نبوت حضرت محمد (ص) پدید می‌آید و شامل همه غیرمسلمانان - اعم از اهل کتاب یا غیر آنان - می‌گردد.

سؤالی که در این باب مطرح می‌شود این است که آیا همه کافران به این معنا - اعم از معاند، مقصر و قاصر - دچار عذاب الهی می‌شوند و آیات عذاب شامل آنان می‌گردد؟ آیا نجات و رستگاری ویژه مسلمانان صالح است یا پیروان سایر ادیان و مکاتب نیز که پایبند به اصول دینی و اخلاقی خود هستند و هیچ‌گونه عناد یا تقصیری در عدم پذیرش دین حق ندارند، مشمول رحمت پروردگار و اهل فلاح و رستگاری خواهند بود؟

۲. دلایل قرآنی شمول‌گرایی

آیات متعددی از قرآن کریم بر معذور بودن انسان‌های جاهلی دلالت دارد که در جهل خود تقصیر نداشته‌اند. این آیات بیش از همه بر دو شرط «عقاب بعد از بیان» و «عقاب به تکلیف مقدور» برای مؤاخذه الهی تأکید دارند؛ و برخی دیگر بر معذور بودن کسانی که پیام الهی به آنان نرسیده یا توانایی راهیابی به حقیقت را نداشته‌اند، دلالت می‌کنند.

۲-۱- عقاب بعد از بیان

آیاتی از کتاب خدا با اشاره به عذاب‌هایی که برای امت‌های پیشین نازل گردید، بر اتمام حجت بر آنان توسط رسولان الهی قبل از فرود آمدن عذاب تأکید شده است. همچنین در آیاتی به همین اتمام حجت نسبت به کسانی که در آخرت در دوزخ معذب خواهند بود، تصریح شده است. ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. در سوره اسراء تصریح شده است: «وَمَا كُنَّا مَعذِبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا؛ و ما عذاب کننده نبوده‌ایم تا این که فرستاده‌ای را مبعوث نماییم.» (اسراء، ۱۵)

از آیه شریفه این گونه استفاده می‌شود که خداوند تا بر مردمان اتمام حجت نکند و رسولی نفرستد، آنان را به عذاب دچار نمی‌کند. بنابراین، این آیه به اصل عقلی مرتکز در اذهان همه انسان‌ها اشاره دارد که عقاب بدون بیان قبیح و ناشایست است.

مرحوم علامه طباطبایی در اشکال به این استدلال، مقصود از عذاب در این آیه شریفه را مطلق عذاب - اعم از دنیوی و اخروی - نمی‌داند؛ بلکه معتقد است مراد از آن عذاب دنیوی

است. او تایید بر این امر را علاوه بر ظاهر سیاق آیات قبل و بعد از این آیه، سیاق نفی در « و ما کُنَّا مَعْدِبِينَ» معرفی می‌کند؛ چرا که فرمود: «لسنا معدّیین» یا «لانعذب» و یا «لن نعذب»؛ و تعبیر به: «ما کُنَّا مَعْدِبِينَ» استمرار نفی آن در گذشته را افاده می‌کند و می‌فهماند که سنت الهی جاری در امت‌های گذشته بر این بوده است که هیچ امتی را عذاب نمی‌کرد مگر پس از آن که رسولی به سویشان می‌فرستاد. در حقیقت خداوند به خاطر رحمت و اسعاهش عذاب دنیوی را مقید به بعث رسولان و انذار آنان کرده است؛ هرچند می‌توانست این قید را نیاورد. بنابراین جمله: «ما کُنَّا مَعْدِبِينَ» به معنای «واقع نشدن» عذاب است نه «جایز نبودن» آن؛ و در مقام امضای حکم عقل مبنی بر «قبیح عقاب بلا بیان» نیست. گذشته از این که دلالت این آیه تنها در مسائل فروع دین است که حق و باطل آن جز از طریق ارسال رسولان به دست نمی‌آید؛ اما در مسائلی که از ضروریات عقل است و در آنها نیازی به نبوت و رسالت نیست، عقل به تنهایی پذیرندگان آنها را مستحق پاداش و منکرین آنها را مستوجب عقاب می‌داند.» (طباطبایی، ۱۳۹۷ ق: ۱۳ / ۵۹-۶۰)

مضمون همین ایراد در تفسیر «مجمع البیان» نیز مشاهده می‌شود.^۱

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: گرچه آیه شریفه در مقام بیان علت عذاب امت‌های پیشین است، اما از آن اصلی کلی قابل استفاده است که عذاب نازل از سوی خداوند هنگامی است که حجت بر معدّب تمام شده باشد. به عبارت دیگر اگر هم این نظر را بپذیریم که آیه به امت‌های پیشین و به موضوعات غیر عقلی ارتباط دارد، باز استدلال ما به آیه شریفه را مخدوش نمی‌کند؛ زیرا:

اولاً: امت‌های پیشین خصوصیتی در این زمینه نداشته‌اند که حکم مورد اشاره در آیه به آنان اختصاص داشته باشد، و به طور قطع آیه در مقام آن نیست که بفرماید از این پس امت‌ها را بدون ارسال رسول دچار عذاب می‌کنیم.

ثانیاً: گرچه حق و باطل در مسائل و موضوعات غیر عقلی دین، تنها از طریق ارسال رسولان و پیامبران قابل دستیابی است و مسائل عقلی از دلیل عقل به تنهایی به دست می‌آید، اما وظیفه اصلی پیامبران بیدار کردن ضمیر ناخودآگاه آدمیان و ارشاد آنان به حکم قطعی عقل بوده است؛

۱. نک: طبرسی، ۱۳۷۹ ق: ۳ / ۴۰۴.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۳۳

و لذا مهمترین بخش از رسالت آنان را دعوت به توحید تشکیل می‌داده که حکمی عقلی است و از فروع دین به شمار نمی‌آید.

گذشته از این که اگر فرضاً ارسال رسل را ویژه فروع دین بدانیم - که البته آیات قرآن خلاف آن را ثابت می‌کند - قاعده عقلی قبح عقاب بلا بیان را نیز می‌توان از آیه استفاده نمود؛ زیرا وقتی عقاب در مسائل غیر عقلی موقوف به بیان رسولان است، در موضوعات عقلی نیز موقوف به تمام بودن دلیل عقل است. به عبارت دیگر قبح عقاب بلا بیان، اعم است از بیان رسولان ظاهری یا بیان رسول باطنی. و در هر دو مورد وقتی عقاب محقق خواهد شد که بیان به صورت تمام و کمال به انسان رسیده باشد. و مناطی که آیه در مورد امور نقلی و رسولان ظاهری بیان کرده، در مورد امور عقلی و رسول باطنی نیز قابل استنباط است.

ثالثاً: اگر عدم عذاب امت‌های پیشین قبل از بعث رسولان را به خاطر رحمت واسعه الهی بدانیم نه قبح عقاب بلا بیان، این رحمت خداوند تنها در مورد امور مسلم عقلی که نیازی به ارسال پیامبران نداشته، صادق است؛ زیرا عقاب در امور غیر عقلی لامحاله باید پس از بیان رسولان باشد. و در امور عقلی نیز زمانی عقاب جایز است که حکم عقل قطعی و بیان آن رسا و قابل دستیابی برای همه عقلا باشد. و این، همان قاعده قبح عقاب بلا بیان است. و آیه شریفه در مقام تأکید آن است که نه تنها عقاب ما پس از بیان حکم قطعی عقل بوده، بلکه پس از بیان رسولان و پیامبران نیز بوده است و ما امت‌های گذشته را قبل از بیان، عقوبتی نکرده‌ایم.

۲. نظیر آیه فوق، آیه‌ای است که در سوره توبه می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ و این‌گونه نبوده است که خداوند گروهی را پس از آن‌که هدایتشان نمود گمراه کند مگر آن‌که برای ایشان آنچه را که (باید) پروا کنند، بیان نماید. به درستی که خداوند به هر چیز بسیار دانا است.» (توبه، ۱۱۵)

از چگونگی بیان این آیه شریفه، به ویژه از عبارت: «وَمَا كَانَ اللَّهُ»، به دست می‌آید که شایسته مقام ربوبی نیست که به گمراهی یا تباه و ضایع شدن قومی حکم فرماید به این وجه که اسم ضلالت بر ایشان نهد و بدون امر و نهی مؤاخذه فرماید، مگر آن‌که پیش از آن، آنچه را باید به آن عمل یا از آن پرهیز نمایند - از واجبات و محرمات - برای ایشان بیان نماید.

از کلبی نقل شده است: هنگامی که برخی از شرایع اسلام - مانند تحویل قبله - نسخ شد و گروهی از نسخ آن آگاه نبودند و به همان دستور نخست و قبل از نسخ عمل می‌کردند و این بی‌اطلاعی تا زمان مرگ آنان ادامه داشت، عده‌ای از مسلمانان وضع آنان را از رسول خدا (ص) پرسیدند. خداوند این آیه را نازل فرمود یعنی: خداوند کسانی را که اطلاعی از نسخ حکم نداشتند و به همان حکم نخست عمل می‌کردند عذاب نکند تا وقتی که حکم دوم را بشنوند و با این حال بدان عمل نکنند که در این صورت عذاب خواهند شد.^۱

شان نزول‌های دیگری نیز برای این آیه ذکر شده است که همگی معنای مستفاد از آن را به‌خوبی تأیید می‌کند.^۲

۳. در سوره قصص نیز در بیان علت هلاکت امت‌های پیشین تصریح می‌فرماید: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ؛ و پروردگار تو هرگز ویرانگر شهرها نبوده است تا این که در مرکز آنها پیامبری را مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند؛ و ما هرگز شهرها را ویران نکردیم مگر آن که اهلش ظالم بودند.» (قصص، ۵۹)

این آیه نیز همچون آیه گذشته عذاب و کیفر خداوند را بر اتمام حجت و برانگیختن رسولان متوقف کرده است.^۳

مرحوم علامه طباطبایی در توضیح آیه فوق تأکید می‌کند که «در آیه شریفه سنّت الهی در نابودی شهرها و انقراض اهل آنها بیان شده است؛ و آن سنّت این است که عذاب استیصال و انقراض هیچ‌گاه از خدای متعال صادر نشده مگر بعد از آن که حجت را بر آنان تمام کرده باشد؛ یعنی رسولی به سویشان فرستاده باشد تا آیات خدا را بر آنان بخواند، و آنان آن رسول را تکذیب کرده و به آیات خدا کفر ورزیده باشند.» (طباطبایی، ۱۳۹۷ ق: ۱۶ / ۶۲)

۴. در سوره ملک گفتگوی میان اهل دوزخ و فرشتگان عذاب نقل شده است، و می‌خوانیم:

۱. نک: طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۲۵.

۲. نک: حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۵ / ۲۲۰-۲۲۱.

۳. نک: شبر، ۱۴۱۲ ق: ۱ / ۳۹۲؛ فیض کاشانی، ۱۳۹۹ ق: ۴ / ۹۸.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۳۵

«...كَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ؛ هر زمان که گروهی در آن (دوزخ) افکنده شوند، نگهبانان آن از آنها می‌پرسند: مگر بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟ گویند: چرا، بیم دهنده به سراغ ما آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید.» (ملک، ۸-۹)

از آیه شریفه استفاده می‌شود که نگهبانان جهنم برای این که توهم عقاب بلا بیان در میان نباشد از دوزخیان می‌پرسند که مگر حجت بر شما تمام و ابلاغ بیان نشده بود؛ و آنان ضمن اعتراف به آن، به عناد و تکذیب خود اشاره می‌کنند. در آیات دیگری نیز همین مضمون تکرار شده است و همه دوزخیان به وجود حجت و ارسال رسل اعتراف دارند؛ و در آیه‌ای مشاهده نشده است که جهنمیان علت گناه خود را عدم وجود «حجت» و «بیان» اعلام کنند.

در روایتی، صدوق به اسناد خود از ابوبصیر نقل می‌کند که از حضرت امام صادق (ع) علت برانگیختن رسولان به سوی مردم سؤال شد؛ حضرت در پاسخ، ضمن اشاره به آیه شریفه: «لِيَتَلَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵) فرمودند:

«و لئلا يقولوا ما جاءنا من بشير و نذير، و ليكون حجة الله عليهم. الا تسمع الله عزوجل يقول حكاية عن خزنة جهنم واحتجاجهم على اهل النار بالانبياء والرسل: «الم ياتكم نذير، قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذبنا و قلنا ما نزل الله من شيء، ان انتم الا في ضلال كبير.»؟» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ ق: ۵ / ۳۸۱): «و به خاطر این که مردم پس از ارسال رسولان نگویند که ما را بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای نیامد، و به این دلیل که حجت خداوند بر آنان تمام شده باشد. آیا نشنیده‌ای که خداوند، کلام نگهبانان دوزخ را حکایت کرده، احتجاج آنان بر دوزخیان به واسطه پیامبران و رسولان را نقل می‌کند و از قول ایشان می‌فرماید: «مگر بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟ گویند: چرا، بیم دهنده به سراغ ما آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید.»

۲-۲- عقاب به تکلیف مقذور

در آیاتی دیگر، به این امر تصریح گردیده که تکلیف خداوند به امر مقذور تعلق می‌گیرد؛ و بدیهی است بر امری که نسبت به آن تکلیفی نیست، عقابی نخواهد بود.

از جمله در سوره بقره تصریح شده است: «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلَّا وُسْعَهَا؛ خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.» (بقره، ۲۸۶)

از این آیه استفاده می‌شود که تکلیف بر هر کس متناسب با توانایی او است و عقوبت بر امر غیرمقذور صورت نمی‌پذیرد؛ و علم و شناخت به تکلیف الهی نیز شرط اول برای وسع و توانایی به شمار می‌آید و از آنجا که کافر جاهل به تکلیف خود شناختی ندارد و در این عدم شناخت نیز قاصر است، از ناحیه خداوند عقوبتی متوجه او نخواهد بود.

جاحظ در استناد به این آیه شریفه معتقد است: «کسی که سعی و تلاش خود را کرده ولی به دین اسلام هدایت نیافته است، معذور است؛ و چگونه می‌توان او را به چیزی مکلف نمود که خارج از توانایی او است و به چیزی عذاب نمود که در آن از ناحیه او تقصیری رخ نداده است؟»^۱ علامه طباطبایی نیز با تمسک به این آیه شریفه، تاکید می‌کند که «مطلب حق، دین حق و هر حق دیگری که انسان از آن غافل باشد، در وسع و توانایی انسان نیست و خدای تعالی هم کسی را از آن بازخواست نمی‌کند؛ چنان که اگر مطلب حق، دین حق یا هر حق دیگری اگر مورد توجه انسان باشد ولی قدرت بر انجام آن را نداشته باشد آن نیز در وسع آدمی نیست و خداوند در مورد آن بازخواستی ندارد. و این آیه شریفه همان گونه که تکلیف را در جایی که خارج از وسع باشد برمی‌دارد، ضابطه‌ای کلی در تشخیص معذوریت به دست می‌دهد؛ و آن ضابطه کلی این است که انجام ندادن تکلیف مستند به اکتساب و اختیار انسان نباشد و خودش در این ترك وظیفه دخالتی نداشته باشد. بنابراین کسی که به کلی از دین غافل است اگر بعد از علت یابی معلوم شود که جهل یا غفلت و یا ترك وظیفه‌اش مستند به او نیست، ترك وظیفه را هم مستند به او نمی‌باشد و او گناهکار شناخته نخواهد شد؛ چرا که به علت استکبار از حق و یا انکار حق در مخالفت و گناه تعمّد نداشته است.» (طباطبایی، ۱۳۹۷ ق: ۵ / ۵۲)

۱. نک: جرجانی، ۱۴۱۲ ق: ۸ / ۳۰۸.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۳۷

۲-۳- معذور بودن مستضعفان

در آیه‌ای دیگر، کسانی را که توانایی راهیابی به هدایت و دسترسی به حقیقت نداشته‌اند، «مستضعف» نامیده؛ آنان را معذور و از عذاب اخروی بدین جهت، مصون دانسته است.

در سوره نساء می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛ کسانی که فرشتگان روح آنان را گرفتند در حالی که به خویش ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حال بودید؟ گفتند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. گفتند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و چه بد بازگشت گاهی است. مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند.» (نساء، ۹۷-۹۸)

استثناء در عبارت: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ...» استثنایی منقطع است و افراد مستثنی قبلاً جزو افراد مستثنی‌منه نبوده‌اند؛ و ستمکارانی که در آیه قبل به آنها اشاره شده، تنها ادعای استضعاف داشته‌اند و حقیقتاً مستضعف نبوده‌اند.

این آیه شریفه به صراحت مردم مستضعف را از ورود به دوزخ استثناء کرده است. و در متن آیه مقصود از «مستضعف» را تبیین می‌کند و می‌فرماید: «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»؛ مردم مستضعف کسانی هستند که استطاعت ندارند و به هر دلیل نمی‌توانند استضعافی را که متوجه آنها است از خود بازگردانند؛ و راه به جایی نمی‌برند. و ظاهراً مراد از سبیل در: «لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» اعم از راه‌های محسوس و غیرمحسوس است.

صاحب تفسیر شریف «المیزان» در تفسیر «مستضعفین» در این آیه شریفه، به این تعریف دست می‌یابد که: «مستضعف هرکسی است که نتواند محذوری را که مبتلای به آن است از خود دفع نماید.» ایشان در ادامه به اشاره به اطلاق این آیه شریفه و آیات مشابه آن، و استفاده عمومیت علت از آن، تاکید می‌کند که این معنا همان گونه که شامل مستضعفین مورد بحث می‌شود که در سرزمینی قرار گرفته‌اند که اکثریت و قدرت در آنجا به دست کفار است و چون

عالمی دینی نیست که معارف دین را از او بیاموزند یا محیط کفر و ترس از شکنجه‌های طاقت فرسای کفار اجازه نمی‌دهد که به آن معارف عمل کنند و قدرت مهاجرت نیز ندارند یا به خاطر این که فکرشان کوتاه است و یا گرفتار بیماری یا نقص بدنی یا فقر مالی و یا موانع دیگرند، همچنین شامل کسی هم می‌شود که اصلاً ذهنش به این معنا منتقل نمی‌شود که دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد و باید آن معارف را آموخت و مورد عمل قرار داد. هرچند این شخص عنادی با حق ندارد و اگر حق به او برسد از قبول آن استکبار نمی‌ورزد و اگر حقانیت مطلبی برایش روشن شود از آن پیروی می‌کند؛ اما حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی دست به دست هم داده و نگذاشته است که این شخص به دین حق بگراید. چنین کسی نیز مستضعف است و مصداق استثنای در آیه است. با این تفاوت که اگر این شخص نمی‌تواند چاره‌جویی کند و راه به جایی برد از این جهت نیست که راه را تشخیص داده ولی به علت احاطه دشمن قدرت رفتن ندارد، بلکه از این جهت است که عاملی دیگر، یعنی غفلت او را به استضعاف کشانیده است؛ و روشن است که با وجود غفلت، دیگر قدرت معنا نمی‌یابد و با وجود جهل دیگر راه هدایت تصور نمی‌شود.» (طباطبایی، ۱۳۹۷ ق: ۵ / ۵)

۲-۴- رسیدن پیام الهی، شرط اصلی عقاب

از برخی دیگر از آیات شریفه به دست می‌آید که از شرایط اصلی عقاب اخروی، رسیدن پیام و انذار خداوند به معاقب است. زیرا بدون رسیدن پیام، انذار متصور نیست؛ و بدون انذار، عقاب قبیح به‌شمار خواهد آمد.

در سوره انعام آمده است: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغ...؛ و این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن شما و هر آن کس را که (قرآن) به او رسیده، هشدار دهم.» (انعام، ۱۹)

اکثر مفسرین «مَنْ بَلَغ» را عطف بر ضمیر «کم» در «لأُنذِرْكُمْ بِهِ» کرده‌اند؛^۱ به این معنا که این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن شما - یعنی کسانی که پیامبر اکرم (ص) آنان را هنگام نزول قرآن انذار می‌فرمود - و هر آن کس را که پیام وحی به او برسد، انذار دهم.

۱. نک: طباطبایی، ۱۳۹۷ ق: ۷ / ۳۵؛ طبرسی، ۱۳۷۹ ق: ۲ / ۱۸۱؛ طوسی، ۱۴۰۹ ق: ۴ / ۹۲ و فیض کاشانی، ۱۳۹۹ ق: ۲ / ۱۱۱.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۳۹

برخی دیگر از مفسران، جمله: «و من بلغ» را در محل رفع و عطف بر ضمیر مستتر در: «لأنذر» دانسته‌اند؛ که در این صورت مقصود از «من بلغ» امامان و اوصیای پیامبر می‌باشند که پس از پیامبر به وسیله قرآن مردم را انذار می‌کنند.^۱

گرچه برخی از روایات، تفسیر دوم را تأیید می‌کنند،^۲ اما ظاهر آیه شریفه و نیز روایات متعدد دیگری با تفسیر اول موافقت دارند؛ چنان‌که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «من بلغه انی ادعو الی لا اله الا الله فقد بلغه؛ به هرکس این برسد که من به (کلمه:) لا اله الا الله دعوت می‌کنم، پس به تحقیق (پیام الهی) به او رسیده است.» (طوسی، ۱۴۰۹ ق: ۴ / ۹۲)

و نیز در روایت دیگری آمده است که اسیرانی را به حضور رسول خدا (ص) آوردند؛ آن حضرت فرمود: «آیا به اسلام دعوت شده‌اید؟» گفتند: نه. حضرت ایشان را رها کردند و سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «و اوحی الی هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ»؛ آنگاه فرمودند: «اینان را رها کنید تا به مأمن و دیار خود بازگردند؛ زیرا هنوز دعوت اسلام به گوششان نخورده است.» (طباطبایی، ۱۳۹۷ ق: ۷ / ۵۵)

بر این اساس می‌توان گفت، آیه شریفه فوق بر این نکته تصریح دارد که کافران جاهل و قاصری که پیام اسلام به آنان نرسیده است، مشمول عذاب الهی نیستند.

از کسانی که در تفکیک میان کافر معاند و غیر معاند به این آیه تمسک کرده‌اند، ابن حزم اندلسی از قدمای مکتب اعتزال می‌باشد.^۳

از مجموع این آیات به دست می‌آید که شمول گرایی و پلورالیسم نجات - به معنایی که گفته شد - مورد تأیید قرآن کریم است؛ و علاوه بر دلایل قرآنی، به دلیل عقل و روایات نیز می‌توان استناد کرد، که از موضوع بحث ما خارج است.

۱. نک: عیاشی، ۱۳۸۰ ق: ۱ / ۳۵۶ و قمی، ۱۴۰۴ ق: ۱ / ۱۹۵.

۲. نک: عیاشی، ۱۳۸۰ ق: ۱ / ۳۵۶.

۳. نک: ابن حزم، ۱۳۹۵ ق: ۴ / ۶۰.

۳. دلایل قرآنی مخالفان شمول گرایی و نقد آنها

مخالفان شمول گرایی در استدلال به نظریه عدم رستگاری پیروان سایر ادیان و مکاتب، به آیاتی از قرآن کریم نیز استناد کرده‌اند، که در ذیل به آنها پرداخته می‌شود:

۳-۱- اسلام تنها دین پذیرفته نزد خدا

در آیاتی از قرآن کریم، اسلام تنها دین پذیرفته نزد خدا معرفی شده است؛ به گونه‌ای که تصریح شده است که اگر کسی دین دیگری را برگزیند، از او مورد قبول واقع نخواهد شد و وی در آخرت از زیان کاران به شمار خواهد آمد.^۱ آیاتی همچون آیه شریفه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ همانا دین نزد خدا فقط اسلام است.» (آل عمران، ۱۹) و آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ و هرکس جز اسلام را به عنوان دین برگزیند، پس هرگز از وی پذیرفته نگردد و او در آخرت از زیان کاران است.» (آل عمران، ۸۵) و آیه شریفه: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ؛ و هرکس را که خداوند بخواهد هدایت فرماید، سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید.» (اعراف، ۱۲۵) و نیز آیه شریفه: «وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ و برای شما اسلام را به عنوان دین راضی گشتم.» (مانده، ۳)

۱. برخی از آیات قرآن که بر این مطلب تصریح دارند، عبارتند از:

۱. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا؛ بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، همگی.» (اعراف، ۱۵۸)

۲. «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْأَلْتُمْ فَأِنْ أَسْأَلْتُمْ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ؛ و به کسانی که کتاب داده شده‌اند و امی‌ها (که کتاب ندارند یا بی‌سوادند) بگو: آیا اسلام آورده‌اید؟ پس اگر اسلام آوردند پس به تحقیق هدایت یافتند؛ و اگر روی تافتند، پس همانا بر تو فقط رسانن (پیام) است.» (آل عمران، ۲۰)

۳. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ ای اهل کتاب! به تحقیق رسول ما شما را پس از فاصله و فترتی از رسولان آمد، تا مبدا بگوید: ما را بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای نیامد؛ پس همانا (اکنون) شما را بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای آمد.» (مانده، ۱۹)

۴. «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا برای جهانیان بیم دهنده باشد.» (فرقان، ۱)

۵. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ بگو: ای مردم! همانا من برای شما بیم دهنده‌ای آشکار هستم.» (حج، ۴۹)

۶. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان.» (انبیاء، ۱۰۷)

۷. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَسِكُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم، بشارت دهنده و بیم دهنده؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (سبأ، ۲۸)

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۴۱

اگر گفته شود: مقصود از اسلام، معنای اصطلاحی آن - یعنی شریعت محمدی (ص) - نیست، بلکه به معنای تسلیم و خضوع در برابر فرامین پروردگار است؛ در پاسخ گفته می‌شود: اولاً: در این فرض نیز با توجه به دعوت همه انسان‌ها از جمله اهل کتاب، به شریعت اسلام از سوی پیامبر اکرم (ص) و آیات قرآن،^۱ تسلیم و خضوع در برابر خداوند تنها در پذیرش آیین محمدی (ص) مصداق می‌یابد. و ثانیاً: هرچند اسلام در زمان‌های گذشته در ایمان آوردن به ادیان سابق مصداق می‌یافته است، اما قرآن کریم بر ناسخ بودن دین اسلام نسبت به ادیان گذشته دلالت صریح دارد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ؛ و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم؛ در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و مسلط بر آن است.» (مائد، ۴۸)

در پاسخ به این استدلال می‌گوییم: استدلال به این که اسلام تنها دین پذیرفته نزد خداست در این مبحث، خلط میان دو موضوع: «حقانیت ادیان» و «نجات بخشی ادیان» است؛ زیرا مدعیان شمول‌گرایی از میان مسلمانان، منکر حقانیت انحصاری دین اسلام در تقابل با ادیان سابق نیستند - مگر پیروان پلورالیسم حقانی ادیان که بر این دو مبحث از یک نوع دلیل آورده‌اند، که نقد آن در جای خود آمده است؛^۲ بلکه ادعای آنان، امکان رستگاری انسان‌هایی جز پیروان دین راستین، در صورت عدم عناد یا تقصیر از سوی آنان است. بنابراین استناد به آیه شریفه ۴۸ از سوره مائده، نافی ادعای آنان نیست؛ چنان‌که تبلور تسلیم در برابر خداوند در پذیرش دین اسلام نیز با خضوع و تسلیم پیروان سایر ادیان - هرچند باطل - که عدم تصدیق دین اسلام از سوی آنان به جهت عناد یا بی‌اعتنایی نبوده است، منافاتی ندارد.

۳-۲- استناد به حکم فقهی مرتد

از جمله مواردی که می‌توان از آن بر عدم رستگاری راه‌نایافتگان به دین حق استلال کرد، مستند برخی فقیهان به وجوب قتل مرتد است. آنان، آیه شریفه: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ و هرکس جز اسلام دینی را برای خود انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت از زیانکاران است.» (آل عمران، ۸۵) را از جمله دلایل

۱. نک: آل عمران: ۲۰؛ اعراف: ۱۵۸؛ مائده: ۱۹؛ فرقان: ۱؛ انبیاء: ۱۰۷؛ سبأ: ۲۸.

۲. نک: موحدی ساوجی، ۱۳۸۳: ۲۲۰-۲۶۶.

خویش بر وجوب قتل مرتد ذکر کرده‌اند که از مستند آنان به دست می‌آید که همه غیر مسلمانان را محروم از رستگاری دانسته‌اند.^۱ البته از اصل حکم به وجوب قتل مرتد نیز ممکن است همین نتیجه ادعا گردد.

در پاسخ به این استدلال می‌گوییم: اولاً: چنان‌که بیشتر بیان شد، عدم پذیرش دینی جز اسلام نزد خداوند - حتی در فرض این‌که مقصود از واژه اسلام در این آیه و آیات مشابه، شریعت اسلام باشد؛ نه تسلیم و انقیاد در برابر پروردگار - به هیچ روی با معذور نبودن غیر مسلمانانی که معاند یا مقصر نیستند، ملازم نیست. و ثانیاً: برخی از فقیهان با استناد به آیه شریفه: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجِهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ و گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر کسانی که ایمان آوردند نازل شده است در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید، شاید آنها (از آیین خود) بازگردند.» (آل عمران: ۷۲) پدیده ارتداد در صدر اسلام را توطئه‌ای سیاسی از سوی دشمنان اسلام دانسته؛ و با توجه به آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ؛ همانا کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها به عقب بازگشتند، شیطان برایشان زینت داده و آنان را (با آرزوهای طولانی) فریفته است.» (محمد ص)، (۲۵) تبیین را مقوم ارتداد شمرده‌اند؛^۲ در نتیجه اثبات عناد کسی که از دین اسلام بازگشته است را از شرایط حکم ارتداد ذکر کرده‌اند.^۳

۳-۳- خلود کافران در آتش

دلیل دیگری که ممکن است در ردّ نظریه شمول‌گرایی ارائه گردد، استناد به آیات بسیاری است که بر خلود کافران در آتش دلالت دارند؛ در حالی که از نگاه اینان، کافران مطلق کسانی‌اند که دین اسلام را نپذیرفته باشند.^۴ در تأیید این استدلال ممکن است گفته شود: در بسیاری از آیات قرآن کریم، موضوع عذاب الهی، مطلق کفار ذکر شده‌اند؛ بدون این‌که ذکر از عناد یا تقصیر آنان میان آمده باشد. مانند آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ

۱. نک: طوسی، ۱۳۸۷ ق: ۸ / ۷۱.

۲. نک: منتظری، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۱۳۲.

۳. نک: منتظری، ۱۳۸۱: ۵۸۲.

۴. نک: انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۵ / ۳۲۴-۳۲۵ و دمیاطی، ۱۴۱۸ ق: ۲ / ۱۵۳.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۴۳

اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ؛ همانا کسانی که کافر گشتند، هرگز دارایی هایشان و فرزندانشان هیچ چیز از ایشان را بی نیاز از خدا نمی سازد؛ و اینان خود هیزم آتشند.» (آل عمران، ۱۰)؛ یا آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ؛ همانا کسانی که کافر شدند و در حالی که کافر بودند مردند، هم آنان بر ایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی؛ در آن مغلذند، عذاب از ایشان کاهش نیابد و مهلت داده نشوند.» (بقره، ۱۶۱-۱۶۲)

در پاسخ می گوئیم: آیات فوق، آیات مطلقى هستند که به وسیله آیات دیگر قابل تفهیم می باشند. و- چنان که علامه طباطبایی تأکید کرده است.^۱ در غالب آیات قرآن کریم، کفر کافران به تکذیب آنان مقید شده است؛ همچون آیات شریفه:

۱- «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره، ۳۹)

۲- «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ.» (حدید، ۱۹؛ مانده، ۱۰ و ۸۶)

۳- «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.» (حج، ۵۷)

۴- «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ.» (مومنون، ۳۳)

۵- «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ.» (روم، ۱۶)

۶- «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ...» (سبا، ۳۱)

۷- «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.» (سبا، ۴۳)

۸- «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَيَسَّ الْمَصِيرُ.» (تغابن، ۱۰)

۹- «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ.» (انشقاق، ۲۲)

۱۰- «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.» (بروج، ۱۹)

قید «کذبوا» برای «کفروا»، یا قید تأکیدی است و یا قید حقیقی و تأسیسی؛ و در هر صورت عذاب خداوند در قیامت متوقف بر تکذیب و عناد شده است.

نتیجه گیری

یکی از خطرات و آفت‌هایی که پیروان ادیان را تهدید، بلکه بسیاری را گرفتار کرده است، انحصارگرایی دینی در زمینه رستگاری و نجات است. اندیشه انحصارگرایانه اینان موجب گردیده است تا تنها خود و عقیده خود را سبب رستگاری دانسته و دیگران را در دوزخ و عذابی جاودان فرض نمایند. همین امر، آثار اخلاقی زیان‌باری را برای جوامع دینی در پی داشته است که از جمله مهم‌ترین آن، غرور مذهبی و نگاه تحقیر آمیز به دیگران و در نتیجه عدم شناسایی حقوق انسانی و اجتماعی آنان می‌باشد. این در حالی است که از آیات قرآنی این‌گونه برداشت می‌شود که رستگاری و نجات ویژه پیروان دین حق نیست و دیگر انسان‌ها تنها در صورت تقصیر یا عناد، از نظر اعتقادی معاقب خواهند بود.

آنچه در این مبحث شایسته توجه است، تفکیک دو موضوع: «نجات بخشی ادیان» و «حقانیت پلورالی ادیان» از یکدیگر است. این دو، نه با یکدیگر ملازم، و نه ادله‌ای برابر و یکسان دارند؛ آن‌گونه که برخی از نویسندگان استدلال کرده و برای بهره‌مندی برابر همه ادیان از حقیقت، در صدد گسترده پهنه سعادت و قائل شدن حظی از نجات برای همه پیروان ادیان برآمده‌اند.^۱ بلکه می‌توان در مبحث حقانیت، تنها یک دین و شریعت را محق و برتر از سایر شرایع دانست و در عین حال پیروان شرایع دیگر را، حتی آنان را که به دینی متدین نشده و راه نیافته‌اند، در صورت عدم عناد و کوتاهی، معذور در برابر خداوند و اهل نجات برشمرد.

همچنین از این نکته نیز نباید غفلت ورزید که شمول‌گرایی یا پلورالیسم نجات، امری «آن‌جهانی» است و در پی تبیین حقوق اجتماعی غیر مسلمانان نیست، که امری «این‌جهانی»

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۴۵

به‌شمار می‌آید. درحقیقت، به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی غیرمسلمانان، از آثار موضوع پلورالیسم نجات است، نه جزو موضوع آن.

و نکته آخر این‌که: موضوع بحث در شمول‌گرایی تنها بخش اعتقادات را دربر می‌گیرد. به دیگر سخن، در این مبحث نسبت به معاقب نبودن صاحبان اندیشه باطلی استدلال شده است که در عدم راهیابی به صراط مستقیم نزد پروردگار خویش معذور بوده‌اند. اما این شرط کافی برای رستگاری نیست؛ زیرا «ایمان» و «عمل صالح» دو شرط اصلی و توأمان برای دستیابی به سعادت اخروی است، و آنان در این فرض تنها در بخش نخست معذور و قاصر می‌باشند. چنان‌که آنان که به راه حق رهنمون گشته‌اند و به دین و شریعت حق ایمان آورده‌اند، بدون عمل به دستورات آن دین، به رستگاری نائل نخواهند شد.

بنابراین، مسلمانان بسیاری متصورند که در پیشگاه خداوند، مجرم و معاقب خواهند بود؛ و غیرمسلمانان فراوانی که در ایمان به اسلام معذور، و همراه با عمل صالح، اهل نجات و رستگاری می‌باشند.

کتاب نامه

کتاب و مقالات

- ابن حزم الاندلسی، علی بن محمد (۱۳۹۵ ق)، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، جلد ۴، بیروت: دار المعرفه.
- ابن منظور، جمال الدین محمد مکرم (۱۴۰۵ ق)، لسان العرب، جلد ۵، قم: نشر ادب حوزه.
- اشتهاودی، علی پناه (۱۴۱۷ ق)، مدارک العروه، جلد ۲، چاپ اول، تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
- انجیل یوحنا (۱۸۹۹ م)، بی جا.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ ق)، کتاب الطهارة، جلد ۵، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۱)، «انقلاب کپرنیکی در کلام»، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره ۶۹، صص ۱۷۴-۱۸۵.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۱۲ ق)، شرح «المواقف»، جلد ۸، تصحیح نعلسانی، قم: انتشارات الشریف الرضی.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳)، تفسیر اثنی عشری، جلد ۸، چاپ اول، تهران: انتشارات میقات.
- حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد ۱، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خمینی، روح الله (۱۳۸۹ ق)، کتاب الطهارة، جلد ۳، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
- دمیاطی، محمد شطا (۱۴۱۸ ق)، حاشیه اعانه الطالبین، جلد ۲، بیروت: دار الفکر.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق)، تاج العروس، بیروت: دارالفکر.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۰)، صراط‌های مستقیم، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

نجات یافتگان باطل اندیش از منظر قرآن کریم / موحدی ساوجی ۱۴۷

- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ ق)، الانساب، جلد ۲، بیروت: دارالجنان.
- شبر، عبدالله (۱۴۱۲ ق)، تفسیر القرآن الکریم، جلد ۱، چاپ اول، بیروت: دارالبلاغه للطباعة و النشر و التوزیع.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، جلد ۲، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۹۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، جلد‌های: ۱، ۳، ۵، ۷، ۱۳ و ۱۶، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۶۰)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، جلد ۱۱، چاپ اول، تهران: انتشارات فراهانی.
- طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۷۹ ق)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، جلد‌های: ۲ و ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع‌البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، جلد ۳، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۸۷ ق)، المبسوط فی فقه الإمامیه، تحقیق: محمد تقی کشفی، جلد ۸، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۹ ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق قیصر العاملی، جلد ۴، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ ق)، تفسیر نور الثقلین، تحقیق رسولی محلاتی، جلد ۵، چاپ چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۴۱۱ ق)، الذخیره فی علم الکلام، تصحیح احمد حسینی، قم: النشر الاسلامی.
- عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی (۱۳۸۰ ق)، کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، جلد ۱، تحقیق رسولی محلاتی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.

- فیض کاشانی، محسن (۱۳۹۹ ق)، الصافی فی تفسیر کلام الله، جلد های ۲ و ۴، چاپ اول، نجف: دار المرتضی للنشر.
- قدردان قراملکی، محمد حسن (۱۳۷۶)، «کافر مسلمان و مسلمان کافر»، کتاب نقد، پاییز ۱۳۷۶، شماره ۴، صص ۲۶۷-۲۹۳.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ ق)، تفسیر القمی، جلد ۱، چاپ سوم، قم: مؤسسه دار الكتاب للطباعة و النشر.
- لاهیجی، محمد بن یحیی (۱۳۷۷)، شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز)، تهران: نشر علمی.
- لگنهاوزن، محمد (۱۳۷۹)، اسلام و کثرت گرایی دینی، ترجمه نرجس جواندل، چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق)، بحار الانوار، جلد ۶۹، بیروت: موسسة الوفاء.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۸۱)، توضیح المسائل با اصلاحات و اضافات، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات سرابی.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۸۷)، حکومت دینی و حقوق انسان، قم: ارغوان دانش.
- موحدی ساوجی، محمد حسن (۱۳۸۳)، قرآن و تکررگویی، بی جا.
- نجفی، محمد حسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، جلد ۶، چاپ هفتم، تحقیق: عباس قوچانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد (۱۳۷۷)، الانسان الكامل (مجموعه رسائل)، تهران: نشر طهوری (انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران).
- الیاده، میرچا و دیگران (۱۳۷۴)، فرهنگ و دین (برگزیده مقالات دائرةالمعارف دین)، ترجمه هیأت مترجمان، تهران: طرح نو.